

باطراحی عکس نوشته از آیات و متن های برگزیده

هر برنامه، سعی می کنیم به نحوی قانون جبران

را درباره گنج حضور و آموزش های که دریافت

داشته ایم رعایت کنیم.

که تو آن، موسی و باقی، موش پوش  
خویشتر را کم کن، یاوه مکوش

مولانا

عکس نوشته ایات و

نکات انتخابی

برنامه ۸۸۹ گنج حضور

[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)



کاری نداریم ای پدر، جز خدمتِ ساقیِ خَود  
ای ساقی افزون ده قدح، تا وارهِیم از نیک و بد

هر آدمی را در جهان آورد حق در پیشه‌ای  
در پیشه‌ی بی‌پیشگی کردست ما را نام‌زده

مولوی، دیوان شمس، غزل ۵۳۷

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۹



هر روز همچون ذرّه‌ها رقصان به

پیشِ آن ضیا

هر شب مثالِ اخترانِ طوّافِ یارِ ماهِ خَد

ضیا: نور / طوّاف: چرخنده، گردنده / خَد: چهره، رخسار

کاری ز ما گر خواهدی، زین باده ما را نهدی

اندر سری کاین می رود، او کی فروشد یا

خَرَد؟

مولوی دیوان  
شمس، غزل ۵۳۷



گنج حضور، پرویز  
شهبازی، برنامه ۸۸۹

سرمست کاری کی کند؟ مست آن کند که می کند

بادهی خدایی طی کند، هر دو جهان را تا صمد

بادهی خدایی: شراب غیبی / صمد: بی نیاز، یکی از نامهای خداوند

مستیِ بادهی این جهان، چون شب

بخسپی بگذرد

مستیِ سَفراقِ احد با تو درآید در لحد

سَفراق: جام بزرگ، کاسه و کوزه‌ی لوله دار / لحد: آرامگاه، قبر

مولوی، دیوان شمس، غزل ۵۳۷

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۹

آمد شرابی رایگان ، زان رحمت ، ای همسایگان  
وان ساقیان چون دایگان شیرین و مشفق بر ولد

مشفق: مهربان

ای دل از این سرمست شو، هر جا روی،

سرمست رو

تو دیگران را مست کن، تا او تو را دیگر دهد

مولوی، دیوان شمس، غزل ۵۳۷

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹



گنج حضور، پرویز  
شعبازی، برنامه ۸۸۹



مولوی  
دیوان  
شمس  
غزل  
۵۳۷

هر جا که بینی شاهدی، چون آینه پیشش نشین  
هر جا که بینی ناخوشی، آینه درکش در نمد

شاهد: زیبارو  
آینه در نمد کشیدن: منظور روی تافتن و چشم بر هم نهادن است.

می‌گرد گردِ شهرِ خوش، با شاهدان در  
کشمکش

می‌خوان تو لا اقسیم نهران، تا حبذا هذا البلد

مولوی، دیوان شمس، غزل ۵۳۷

قرآن کریم، سوره بلد (۹۰)، آیه ۱

« لا اقسیم بهذا البلد. » « قسم به این شهر. »

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۹

چون خیره شد زین می سرم، خامش کنم،

خشک آورم

لطف و کرم را نشمرم، کان در نیاید در عدد

مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۷ه

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۹



قرآن کریم، سوره بلد (۹۰)

«بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ»

لَا اُقْسِمُ بِهٰذَا الْبَلَدِ (۱) قسم به این شهر.  
[در اینجا منظور از شهر، فضای یکتایی است.]

وَأَنْتَ حِلٌّ بِهٰذَا الْبَلَدِ (۲)  
و تو در این شهر سُکنا گرفته‌ای.  
[انسانها در شهرِ یکتایی سُکنا گزیده‌اند.]

هولوح، دیوان شمس، غزل ۵۳۷

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۹

قرآن کریم، سوره بلد (۹۰)، آیه ۳ - ۶

وَوَالِدٍ وَمَا وَلَدٌ (۳)

و قسم به پدر و فرزندی که پدید آورد،  
[پدر، خداوند است و فرزندان، انسانها هستند.]

لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ (۴)

که آدمی را در رنج و محنت بیافریده‌ایم،  
[آدمی در رنج و محنت من زهنی آفریده شده است.]

أَيَحْسَبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ (۵)

آیا می‌پندارد که کس بر او چیره نگردد؟  
[من زهنی فکر می‌کند که خدا بر او چیره نمی‌شود.]

يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَالًا لُبَدًا (۶)

می‌گوید: مالی فراوان را تباه کردم.

[من زهنی می‌گوید: هم‌هویت‌شدگی‌هایم رفت و تلف شد.]

## قرآن کریم، سوره بلد (۹۰)، آیه ۷ - ۱۰

أَيَحْسَبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ (۷)

آیا می‌پندارد که کسی او را ندیده است؟  
[من ذهنی می‌پندارد که زندگی او را ندیده است.]

أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ (۸) وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ (۹)

آیا برای او دو چشم نیافریده‌ایم؟ و یک زبان و دو لب؟  
[زندگی به لحاظ عدم به ما دو چشم و یک زبان داده که البته  
ما از آنها استفاده نمی‌کنیم.]

وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ (۱۰) و دو راه پیش پایش ننهادیم؟

[دو راه پیش پای ما است: راهِ حضور، و راهِ من ذهنی. در  
این لحظه حق انتخاب داریم که برویم به من ذهنی، و یا  
فضا را باز کنیم و راهِ حضور را در پیش بگیریم.]





## قرآن کریم، سوره بلد (۹۰)، آیه ۱۴ - ۱۵

أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ (۱۴)

یا طعام دادن در روز قحطی،

ما در من ذهنی دچار قحطی می شویم، نمی توانیم غذای نور بخوریم. طعام در اینجا غذای هشیاری و برکت است.]

يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ (۱۵)

خاصه به یتیمی که خویشاوند باشد،

[یتیم کسی است که پدرش مرده است یتیم است.

در غزل کلمه همسایه را داشتیم. خویشاوندِ ما یا همسایگانِ ما، انسانهای دیگر هستند که در اتاق ذهن اند و در من ذهنی یتیم می باشند.]

مولوی، دیوان شمس، غزل ۵۳۷

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۹

## قرآن کریم، سوره بلد (۹۰)، آیه ۱۶ - ۱۷

أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ (۱۶) یا به مسکینی خاک‌نشین.  
[انسانی که در ذهنش، و همین گل و خاک همانیدگی‌ها  
زندگی می‌کند، ضعیف و محتاج است].

ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ (۱۷)  
تا از کسانی باشد که ایمان آورده‌اند و یکدیگر را به صبر  
سفارش کرده‌اند و به بخشایش.

[انسانی که صبر و حضور داشته باشد، دیگران را نیز به صبر  
دعوت می‌کند. کسی که خودش بخشنده باشد، دیگران را نیز  
به بخشایش دعوت می‌کند.

در غزل داشتیم سرمست شو و دیگران را نیز سرمست کن.]

گنج حضور پرویز

شهبازی، برنامه ۸۸۹

مولوی، دیوان

شمس، غزل ۵۳۷



قرآن کریم، سوره بلد (۹۰)، آیه ۱۸ - ۲۰

أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ (۱۸) اینان اهل سعادتند.  
[کسانی که مست زندگی می‌شوند و دیگران را نیز مست  
می‌کنند، سعادت‌مند هستند].

وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ (۱۹)  
و کسانی که به آیات ما کافرند اهل شقاوتند.  
[کسانی که در من ذهنی‌اند، اهل شقاوت‌اند].

عَلَيْهِمْ نَارٌ مُّؤَصَّدَةٌ (۲۰)

نصیب آنهاست آتشی که از هر سو سرش پوشیده (در بر  
گیرنده) است.

[آتش من ذهنی و دردهایش در بر گیرنده است].

مولوی، دیوان شمس، غزل ۵۳۷

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۹

# مسئولیت کیفیت هشیاری من

به عهدهی خودم



به عهدهی دیگران



گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۹

## تمرکز من در این لحظه

روی خودم ✓

روی دیگران ✗

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۹



## ابزار مورد استفاده من در این لحظه

فضاگشایی (در اطراف اتفاق این لحظه) و کن فکان 

مقاومت (به اتفاق این لحظه) و استفاده از من ذهنی   
و به ویژه ابزار ملامت

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۹

# قانون جبران مادی و معنوی

انجام می‌دهم



انجام نمی‌دهم



گنج حضور، پرویز شهبازی، بر نامه ۸۸۹

# تعهد به الست و مرکز عدم

این لحظه ناظر مرکز عدم خودم با هشیاری حضور هستم.   
لحظه به لحظه با «بلی» گفتن به اتفاق این لحظه اقرار  
می‌کنم که از جنس زندگی هستم.

این لحظه با مقاومت به اتفاق این لحظه از جنس «من ذهنی»   
یعنی جسم می‌شوم و انکار می‌کنم که از جنس زندگی  
یا خدا هستم.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامۀ ۸۸۹



# اختیار و قدرت انتخاب

دست خودم (منبع: فضاگشایی)



دست خودم با مقاومت و من ذهنی، یا دست دیگران  
از تقلید و واکنش به دیگران



گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۹

# دانش و سواد من

برای تغییر خودم از آن استفاده می‌کنم.



برای تغییر خودم از آن استفاده نمی‌کنم.



گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۹

برای کدام «من» کار می‌کنم؟

برای من اصلی 

برای من ذهنی 

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۹



# زمان

✓ در این لحظه مستقر هستیم

✗ در گذشته و آینده هستیم

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۹

# شکر

از امکانات خودم (و دانش مولانا) برای بهتر کردن زندگی خودم با تمام توان، در عمل استفاده می‌کنم و شکرانه می‌دهم. میدانم که تحمیل عقاید خود به دیگران شکرانه نیست.



عدم استفاده از امکانات خودم به طور کامل برای تغییر خودم ، در عمل. خواندن اشعار مولانا برای بهتر کردن حال من ذهنی‌ام و شکرانه من خواندن این اشعار برای دیگران برای جلب توجه و تأیید خودم است.



گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۹

# صبر

برای تغییر جنبه‌های مختلف زندگی خودم  
تابع صبرِ قانون قضا و کن فکان هستم.



برای تغییر جنبه‌های مختلف زندگی خودم  
تابع عجله و بی نظمی من ذهنی خود هستم.



گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۹

# معیار من در زندگی

خودم ✓

دیگران ✗

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۹



# بیان

بیان خودم با فضاگشایی و وصل شدن به زندگی 

نقل نوشته‌های دیگران به اسم خودم 

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۹

# تحسین دیگران

سبب بیرونی است برای کار بیشتر روی خودم (دید حضور)



گم شدن در فکرهای تحسین آمیز و درست کردن  
یک من ذهنی استاد (دید من ذهنی)



گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۹

ورْ غرضها زین نظر گرده حجاب  
این غرضها را برون افکن ز جیب

ور نیاری. خشک بر عجزی مایست  
دانکه با عاجز. گزیده مُعْجِزِی است

مُعْجِز: عاجز کننده

عجز زنجیری است، زنجیرت نهاد  
چشم در زنجیرنه، باید گشاد

زنجیرنه: زنجیر نهنده

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۷۶۸ - ۷۶۶

گنج حضور، پرویز شهبازی، بر نامه ۸۸۹

پس تضرع کن کای هادی زیست  
باز بودم. بسته گشتم. این ز چیست؟

سخت تر افشردهام در شر قدم  
که لفی خسرم ز قهرت دم به دم

از نصیحت های تو گر بوده‌ام  
بُت‌شکن دعوی و بتگر بوده‌ام

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۷۷۱-۷۶۹

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامہ ۸۸۹



# یادِ صُنعتِ فرضِ تر یا یادِ مرگ؟ مرگ مانند خزان، تو اصل برگ

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۷۷۲

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

وَالْعَصْرِ (۱)      إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ (۲)

سوگند به این زمان،      که آدمی در خسران (زیانکاری) است

إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ (۳)

مگر آنها که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند و یکدیگر را به حق سفارش کردند و

قرآن کریم، سوره عصر (۱۰۳)، آیه ۳-۱

یکدیگر را به صبر سفارش کردند.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۹



خانه را من رُو فتم از نیک و بد  
خانه ام پُرست از عشقِ احد

مولوی، مشوی، دفتر پنجم، بیت ۲۸۰۴

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامہ ۸۸۹



# عاشقی کالوده شد در خیر و شر خیر و شر منگر، تو در همّت نگر

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۳۵

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۹



کاری ندارد این جهان. تا چند گیل کاری کنم؟

حاجت ندارد یارِ من. تا که منش یاری کنم

مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۳۷۶

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامہ ۸۸۹



رفته ره درشت من. بار گران ز پشت من  
دلبر بردبار من. آمده برده بار من

مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۸۳۷



گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۹

قدرِ هر روزی ز عمرِ مردِ کار  
باشد از سالِ جهانِ پَنجَه هزار

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۱۸۲

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۹

# آن منی و هستیت باشد حلال که درو بینی صفات ذوالجلال

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۷۳

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۹



خُنک آن دلی که در وی بنهاد بخت تختی  
خُنک آن سَری که در وی می ما نهاد، کامی

مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۸۳۴

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۹



هرجا که این جمالست. داد و ستد حلاست

وان جا که ذوالجلالست من دم زدن نتانم

مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۶۹۹

أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبَحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ.

اینان گمراهی را به هدایت خریدند، پس تجارتشان سود نکرد و در شمار هدایت یافتگان درنیامدند.

قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۱۶

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامہ ۸۸۹



آینه زیر بغل زن چو بینی زشتی  
ورنه بدنام کنی آینه را ای مولا

مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۶۹

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامہ ۸۸۹



# نزد عشاق بهاریم پُر از باغ و چمن پیشِ هر مُنکرِ افسرده خزانیم همه

مولوی، دیوان شمس، ترجیع ۲۰



گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامہ ۸۸۹

# پس هماره روی معشوقه نگر

## این به دستِ توست. بشنو ای پدر

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۰۹۷

وَأَتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا  
إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظِرٌ

و هر چه از او خواسته‌اید به شما ارزانی داشته است و اگر خواهید  
که نعمتهایش را شمار کنید، نتوانید، که آدمی ستمکار و کافر نعمت است.

قرآن کریم، سوره ابراهیم (۱۴)، آیه ۳۴

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۹



شیر مردانند در عالم مدد  
آن زمان کافغانِ مظلومان رسد

بانگِ مظلومان ز هر جا بشنوند  
آن طرف چون رحمتِ حق می‌دوند

آن ستون‌های خَللهای جهان  
آن طبیبانِ مرضهای نهان

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۱۹۳۵ - ۱۹۳۳

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۹

محضِ مِهر و داوری و رحمت‌اند  
همچو حق، بی علّت و بی رشوتند

این چه یاری می‌کنی یکبارگیش؟  
گوید: از بهرِ غم و بیچارگیش

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۱۹۳۷ - ۱۹۳۶

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۹



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۱۹۳۸-۱۹۳۹

# مهربانی شد شکارِ شیرمرد در جهان دارو نجوید غیرِ درد

هرکجا دردی، دوا آنجا رَوَد  
هرکجا پستی است، آب آنجا دَوَد

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۹



دایه و مادر، بهانه جو بُود

تا که کی آن طفلِ او گریان شود

طفلِ حاجاتِ شما را آفرید

تا بنالید و شود شیرش پدید

گفت: اَدْعُوا الله، بی زاری مباش

تا بجوشد شیرهایِ مهرهاش

اَدْعُوا: بخوانید

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۱۹۵۴-۱۹۵۲

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۹



# جز خضوع و بندگی و اضطرار اندرین حضرت ندارد اعتبار

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۲۳

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۹

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۵۵

# هُوی هُوی باد و شیز افشانِ ابر در غمِ مانند، یک ساعت تو صبر

گنج حضور، درویش شهبازی، برنامه ۸۸۹

دید احمد را ابوجهل و بگفت  
زشت نقشی کز بنی‌هاشم شگفت

گفت احمد مر ورا که: راستی  
راست گفتی، گرچه کارافزاستی

کارافزا: مایه‌ی دردسر

دید صدیقش، بگفت: ای آفتاب  
نی ز شرقی، نی ز غربی، خوش بتاب

مولوی، مشنوی، دفتر اول، ابیات ۲۳۶۷-۲۳۶۵

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۹





# گفت احمد: راست گفתי ای عزیز ای رهیده تو ز دنیایِ نه چیز

نه چیز: شکل دیگر است از کلمه‌ی [ناچیز] به معنی بی‌ارزش و اهمیت

حاضران گفتند: ای شه، هر دو را  
راستگو گفתי دو ضدگو را، چرا؟

گفت: من آینه‌ام مَصْقُولِ دست  
تُرک و هندو در من آن بیند که هست

مَصْقُول: صیقل یافته



از قدح گر در عطش آبی خورید  
در درونِ آب، حق را ناظرید

آنکه عاشق نیست، او در آب در  
صورتِ خود بیند ای صاحبِ بصر

صورتِ عاشق چو فانی شد در او  
پس در آب اکنون که را بیند؟ بگو

مولوی، مثنوی، ششم، ابیات ۳۶۴۳-۳۶۴۵

گنج حضور،

پرویز شهبازی،

برنامه ۸۸۹

# حُسْنِ حَقِّ بَيْنِنْدَ اَنْدَر رُوی حُور هَمْ چو مَه در آب، از صُنْعِ غُیور

حُور: زَنِ بَغایتِ زیبا، زَنِ زیبای بهشتی

مولوی،

مثنوی،

دفتر

ششم،

بیت

۳۶۴۶

گنج

حضور،

پرویز

شهبازی،

برنامه

۸۸۹



مولوی، مثنوی، دفتر اول، ابیات ۲۳۷۳-۲۳۷۱

ای زن ارطّماع می بینی مرا  
زین تحرّی زنانه برتر آ

این طمع را ماند و رحمت بُود  
کو طمع آنجا که آن نعمت بُود؟

امتحان کن فقر را روزی دو تو  
تا به فقر اندر، غنا بینی دو تو

دوتو: دولا، دو برابر، مضاعف

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۹

# صبر کن با فقر و بگذار این مَلاَل زانکه در فقرست نور ذوالجلال

مَلاَل: دلتنگی

سِرکه مفروش و، هزاران جان بین  
از قناعت غرقِ بحرِ انگبین

سِرکه فروختن: کنایه از ترشروبی کردن

## صد هزاران جانِ تلخی کش نگر همچو گل، آغشته اندر گُلشکر

گنج حضور،

پرویز شهبازی،

برنامه ۸۸۹

گُلشکر: شربتی مرگب از گلِ سرخ و مواد قندی

مولوی، مثنوی، دفتر اول، ابیات ۲۳۷۴-۲۳۷۶



ای دریغا مر تو را گُنجا بُدی  
تا ز جانم شرحِ دل پیدا شدی

این سخن شیرست در پستانِ جان  
بی گَشنده خوش نمکِ گرده روان

مستمع چون تشنه و جوینده شد  
واعظ ار مُرده بُود، گوینده شد

مولوی، مثنوی، دفتر اول، ابیات ۲۳۲۹-۲۳۲۲

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۹

مستمع چون تازه آمد بی مَلال  
صد زبان کرده به گفتن، کُنْگ و لال

چونکه نامحرم در آید از دَرَم  
پرده در پنهان شووند اهلِ حرم

ور در آید مَحْرَمی، دُور از گزند  
برگشایند آن سَتیران، روی بُند

سَتیر: پوشیده، در حجاب

مولوی، مثنوی، دفتر اول، آیات ۲۳۸۰-۲۳۸۲

مولوی، مثنوی، دفتر اول، ابیات ۲۳۸۳-۲۳۸۵

## هرچه را خوب و خوش زیبا کنند از برای دیدۀ بینا کنند

کی بُود آوازِ لحن و زیرِ بم  
از برای گوشِ بی حسِّ اصم؟  
اصم: کر، ناشنوا

مُشک را بی‌هوده حق خوش‌دم نکرد  
بهر حس کرد او، پی‌اُخشم نکرد

اُخشم: کسی که حسّ شامه‌اش کار نمی‌کند و بویی احساس ننماید.

گنج حُضوری پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۹

حق، زمین و آسمان بر ساخته است  
در میان، بس نار و نور افراخته است

## این زمین را از برای خاکیان آسمان را مسکنِ افلاکیان

خاکیان: اهل زمین

افلاکیان: اهل آسمان، آسمانیان

مردِ سُفلی، دشمنِ بالا بُود

مشتریّ هر مکان، پیدا بُود

مولوی، مشنوی، دفتر اول، ابیات ۲۳۸۸-۲۳۸۶

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۹



ای ستیره، هیچ تو برخاستی؟  
خویشتن را بهر کور آراستی؟

ستیره: پوشیده روی، زن

گر جهان را پُر دُرِ مکنون کنم  
روزی تو چون نباشد، چون کنم؟

دُرّ مکنون: مروارید مستور و نهفته. وقتی مروارید  
در صدف قرار گیرد و هیچ دستی به آن نرسد،  
گرانقدرتر و شفافتر خواهد بود.

ترکِ جنگ و رهزنی ای زن بگو  
ور نمی گویی، به ترکِ من بگو

مولوی، مشنوی، دفتر اول، ابیات ۲۳۸۹-۲۳۹۱

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۹

مر مرا چه جای جنگِ نیک و بد؟

کین دلم از صلح‌ها هم می‌رمد

گنج

حضور،

پرویز

شهبازی،

برنامه

۸۸۹



مولوی،

مثنوی،

دفتر اول،

ابیات

۲۳۹۲- ۲۳۹۳

گر خُمش گردی و، گرنی آن کنم

که: همین دم، ترکِ خان و مان کنم

# عاشقی بوده‌ست در ایامِ پیش پاسبانِ عهد اندر عهدِ خویش

## سال‌ها در بندِ وصلِ ماهِ خود شاهمات و ماتِ شاهنشاهِ خود

شاهمات و مات: شاهمات و مات در شطرنج یک معنی دارد و آن وقتی است که شاه در تیررس مهره‌های حریف قرار گرفته است و نه می‌تواند به خانه‌ای بگریزد و نه مهره‌های خودی می‌توانند از او دفاع کنند.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۵۹۳-۵۹۴

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۹

عاقبت جوینده یابنده بود

که فَرْج از صبر زاینده بود

مولوی،

مثنوی،

دفتر

ششم،

بیت

۵۹۵

گنج

حضور،

پرویز

شهبازی،

برنامه

۸۸۹

«الصَّبْرُ مِفْتَاحُ الْفَرْجِ.»

«صبر کلید فتح و گشایش است.»



**گفت: روزی یارِ او کامشب بیا**

**که بیختم از پی تو لوبیا**

**در فلان حُجره نشین تا نیمشب**

**تا بیایم نیمشب من بی طلب**

**مُرد، قُربان کرد و نان ها بخش کرد**

**چون پدید آمد مَهِش از زیر گرد**

شب در آن حُجره نشست آن گُرم‌دار

بر امیدِ وعده‌ی آن یارِ غار

گُرم‌دار: اندوه‌گین

بعدِ نصفِ اللَّیْلِ، آمدِ یارِ او  
صَادِقُ الوَعْدَانِهْ آن دلداری او

نصف اللَّیْلِ: نیمه شب

صَادِقُ الوَعْدَانِهْ: مانند افراد صَادِقُ الوَعْدِهْ

عاشق خود را فتاده خفته دید  
اندکی از آستینِ او درید

مولوی، مشنوی، دفتر ششم، ابیات ۶۰۱-۵۹۹

گنج حضور، پرویزشهبازی، برنامه ۸۸۹



گردگانی چندش اندر جیب کرد  
که تو طفلی، گیر این، می باز نرد

گردگان: گردو

نرد: نوعی بازی است، در اینجا صرفاً به معنی بازی است.

چون سحر از خواب، عاشق برجهید  
آستین و گردگان ها را بدید

گفت: شاه ما همه صدق و وفاست  
آنچه بر ما می رسد، آن هم ز ماست

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۶۰۲-۶۰۴

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۹



# ای دلِ بی‌خواب، ما زین ایمنیم چون حَرَس بر بام چُوبک می‌زنیم

چُوبک: چوب کوتاه و باریک که با آن طبل می‌زنند، و نیز  
چوبی که برای حفظ ریتم در موسیقی به کار می‌رود.  
حَرَس: جمع حارس به معنی نگهبان

## گردگانِ ما درین مِطْحَن شکست هرچه گوئیم از غمِ خود، اندک است

مِطْحَن: آسیا

## عازِلَا چند این صَلايِ ما جَرا پند کم دِه بعد از این دیوانه را

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۶۰۵-۶۰۷

عازِل: سرزنش کننده، ملامتگر  
صَلا: بانگ زدن

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۹



من نخواهم عشوه‌ی هجران شنود  
آزمودم، چند خواهم آزمود؟

هرچه غیر شورش و دیوانگی ست  
اندرین ره دُوری و بیگانگی ست

هین بنه بر پایم آن زنجیر را  
که دریدم سلسه‌ی تدبیر را

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۶۱۰-۶۰۸

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۹

# غیرِ آن جَعَدِ نِگارِ مُقْبَلِم گر دو صد زنجیرِ آری، بُگَسَلِم

جَعَد: زلف معشوق، موی پیچیده و تابدار، تجلیات حضرت حق  
مُقْبِل: نیک بخت

عشق و ناموس، ای برادر راست نیست  
بر درِ ناموس ای عاشق مایست

ناموس: در اینجا منظور آبروی تصنعی من ذهنی است.

وقتِ آن آمد که من عریان شوم  
نقش بگذارم، سراسر جان شوم

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۶۱۱-۶۱۳

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۹

ای عدو شرم و اندیشه بیا  
که دریدم پرده شرم و حیا

((الْحَيَاءُ يَمْنَعُ الْإِيمَانَ.))

((شرم، بازدارنده ایمان است.))

ای ببسته خوابِ جان از جادویی  
سخت‌دل یارا که در عالم تویی

هین گلوی صبر گیر و می فشار  
تا خُنک گردد دلِ عشق ای سوار

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۶۱۶-۶۱۴

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۹



تا نسوزم، کی خُنک گردد دلش؟  
ای دلِ ما خاندان و منزلش

خانهٔ خود را همی سوزی، بسوز  
کیست آن گس که بگوید: لایجوز؟

خوش بسوز این خانه را ای شیرِ مست  
خانهٔ عاشق چنین اولیترست

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۶۱۹-۶۱۷



بعد از این، این سوز را قبله کنم  
زانکه شمع من، به سوزش روشنم

فواب را بگذار امشب ای پدر  
یک شبی بر کوی بی‌فوابان گذر

بنگر اینها را که مجنون گشته‌اند  
همچو پروانه به وُصلت گشته‌اند

وُصلت: رسیدن، وصال

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، آیات ۶۲۰-۶۲۲

بنگر این گشتی خَلقان غرقِ عشق  
ازدهایی گشت گویی حلقِ عشق

ازدهایی ناپدید دلربا

عقل همچون گوه را او کهربا

عقل هر عطار کآگه شد ازو  
طبله‌ها را ریخت اندر آب جو

طبله: صندوقچه

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ایات ۶۲۳-۶۲۵

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۹

رَو كزین جُو برنیایی تا ابد

لَمْ یَكُنْ حَقًّا لَهُ كُفْوًا أَحَدٌ

قرآن کریم، سوره اخلاص (۱۱۲)، آیه ۴

«وَلَمْ یَكُنْ لَهُ كُفْوًا أَحَدٌ.»

«و نه هیچ کس همتای اوست»

ای مُزَوَّر چشم بگشای و بین  
چند گویی: می ندانم آن و این؟

مُزَوَّر: حيله گر، مگار، دروغگو

از وَبَايِ زَرْقِ و محرومی برآ  
در جهانِ حَيِّ و قَيُّومی درآ

وَبَا: نوعی بیماری، در اینجا صرفاً به معنی بیماری است.

زَرْق: حيله و تزوير





تَانْخَوَانِي لَا وَالْأَلَّاهُ رَا

دَر نِيَابِي مَنهَجَ اَيْن رَاه رَا

مَنهَج: رَاهِ رُوشَن وَ أَشْكَار.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم بیت ۱۲۴۱

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹



تا نمی بینم، همی بینم شود  
وین ندانم هات، می دانم بود

بگذر از مستی و، مستی بخش باش  
زین تَلُونِ نَقْلِ کن در اِسْتِوایش

تَلُونِ: رنگ به رنگ شدن، تغییر حال  
اِسْتِوَا: ثبات الهی

چند نازی تو بدین مستی؟ بس است  
بر سرِ هر کوی چندان مست هست

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۳۱-۶۲۹

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۹

گر دو عالم پُر شود سرمست یار  
جمله یک باشند و، آن یک نیست خوار

«الْمُؤْمِنُونَ كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ»

«مؤمنان یک تن اند.»

این ز بسیاری نیابد خواری  
خوار، که بُود؟ تن پرستی، ناری

گر جهان پُر شد ز نورِ آفتاب  
گی بُود خوار آن تَفِ خوش التهاب؟

تَف: حرارت

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۶۳۲-۶۳۴

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۹

لیک با این جمله بالاتر خرام  
چونکه ارضُ اللّٰه واسع بود و رام

گرچه این مستی چو بازِ اَشْهَب است  
برتر از وی در زمینِ قدس هست

اَشْهَب: سیاه و سفید  
بازِ اَشْهَب: بازِ سفید

رَو سرافیلی شو اندر امتیاز  
در دَمَندهٔ روح و مست و مست‌ساز

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۶۳۷-۶۳۵

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۹



«إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ<sup>ط</sup> قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ<sup>ط</sup> وَسَاءَتْ مَصِيرًا.»

«کسانی هستند که فرشتگان جانشان را می‌ستانند در حالی که بر خویشتن ستم کرده بودند. از آنها می‌پرسند: در چه کاری بودید؟ گویند: ما در روی زمین مردمی بودیم زبون گشته. فرشتگان گویند: آیا زمین خدا پهناور نبود که در آن مهاجرت کنید؟ مکان اینان جهنم است و سرانجامشان بد.»

قرآن کریم، سوره نساء (۴)، آیه ۹۷



«يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ فَإِيَّايَ فَاعْبُدُونِ»

«ای بندگان من که به من ایمان آورده‌اید، زمین من فراخ  
است، پس تنها مرا پرستید.»

قرآن کریم، سوره عنکبوت (۲۹)، آیه ۵۶

«هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا  
وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ ۗ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ.»

«اوست که زمین را رام شما گردانید. پس بر روی آن سیر  
کنید، و از رزق خدا بخورید. چون از قبر بیرون آید به  
سوی او می‌روید.»

قرآن کریم، سوره ملک (۶۷)، آیه ۱۵

مست را چون دل مزاح اندیشه شد  
این ندانم و آن ندانم پیشه شد

مزاح اندیش: شوخ طبع

این ندانم و آن ندانم بهر چیست؟  
تا بگویی آنکه می‌دانیم، کیست

نفی، بهر ثَبِت باشد در سخن  
نفی بگذار و ز ثَبِت آغاز کن

مولوی، مثنوی، دفتر ششم ابیات ۶۴۰-۶۳۸

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۹

نیست این و نیست آن هین واگذار  
آنکه آن هست است، آن را پیش آر

نفی بگذار و همان هستی پرست  
این درآموز ای پدر زان تُرکِ مست

مولوی، مثنوی، دفتر ششم ابیات ۶۴۱-۶۴۲

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۹





تو ببند آن چشم و، خود تسلیم کن  
خویش را بینی در آن شهرِ گهن

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم بیت ۱۱۱۳

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۹

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۹



اگر هر زن و مردی بخواهند کارآیی داشته  
باشند و کارشان در این جهان اثر داشته  
باشد، باید از مرکز عدم عمل کند. یک  
لحظه کار با مرکز عدم معادل پنجاه هزار  
سال کار با مرکز همانیده است.



بعضی مواقع‌ها ما اشتباهاً از یک شخصی  
انتقام می‌گیریم و می‌گوییم که به کاممان  
رسیدیم؛ آیا این واقعاً کام است که زندگی  
دیگران را تخریب کنیم و بگوییم خوب شد  
به آرزویمان رسیدیم؟ («می») زندگی، خداوند  
باید کام را به شما بدهد. کام باید شیرین  
باشد، نیک باشد.





تمام چیزهای آفلی که در مرکزمان گذاشتیم و با آنها همانیده شدیم به ما مستی می‌دهند. اگر بخواهیم از آنها شیره بکشیم، می‌بگیریم، یعنی آنها را تجسم کنیم و بگوییم من این‌ها را دارم و چه قدر خوب هستند، در واقع من ذهنی از آنها شیره می‌کشد، یک ذره خوش می‌شود، مخصوصاً وقتی مقایسه می‌کنیم و می‌بینیم دیگران آنها را ندارند و چه قدر کوچکتر از ما هستند، ما چه قدر قوی‌تر هستیم، پس ما عاقل‌تر هستیم که این‌ها را جمع کردیم، آنها واقعاً عقل نداشتند و نتوانسته‌اند جمع کنند.

این تجسم بی‌عقلی آنها، تجسم این که ما چه قدر عاقل و زرنگ هستیم و از این حرف‌ها، به ما خوشی می‌دهد. ولی این تجسمات و خیالات هم موقعی که فکرش می‌رود یا زایل می‌شود و هم موقع مردن، همه می‌ریزند.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۹

## شادی بی سبب و حس قدرت

شادی بی سبب یعنی صرف نظر از این که پول شما و همانیدگی های شما زیاد می شوند یا کم، شما شاد هستید، حس امنیت می کنید، عقل دارید، حس هدایت و حس قدرتمندی می کنید. حس قدرتمندی یعنی توانایی عمل، شما متوجه می شوید که می توانید عمل کنید و کارها را پیش ببرید.

مثلاً بعضی از آدم ها را می بینید جثه زیاد بزرگی ندارند، نحیف هستند ولی روزی شانزده، هفده ساعت کار می کنند و غذایی هم نمی خورند. این ها قدرت دارند، همین قدرت زندگی با آن ها هست، حس امنیت و هدایت دارند. یکی این ها را هدایت می کند بدون این که چیزهای این جهانی زیاد یا کم شود. این ها انگیزه از چیزهای این جهانی نمی گیرند و عقل هم دارند. عقلشان عقل کل است، این ها هم انسان هستند و نمونه ای از این انسانها، مولانا است.



شما اگر فضای عشق را در اطراف یک بچه  
ستیزه‌گرتان باز کنید ولو این‌که تا حالا با او  
ستیزه کردید؛ یکی شما می‌گویید یکی او  
می‌گوید، شما فکر می‌کنید فرزند سیزده،  
چهارده ساله خودتان را می‌توانید به حرف‌های  
خود که خیلی منطقی است متقاعد کنید، نه  
نمی‌توانید. اما فضای باز شده در درون شما  
رام و وسیع است، اگر شما آن را مرتب باز کنید  
که فضای عشقی هم است، فرزندتان شروع  
به تغییر کردن می‌کند. این فضا تا کجا باز  
می‌شود؟ تا به اندازه بی‌نهایت.



از مستی بگذر، چون مستی تجسم ذهنی است. خیلی‌ها فکر می‌کنند مست هستند، مست به شراب ایزدی هستند البته که نیستند. اگر شما فکر می‌کنید مست هستید، پس نیستید. اگر فکر می‌کنید به حضور رسیدید، واقعاً نرسیدید. اگر شما به حضور می‌رسیدید، یعنی از من ذهنی خارج می‌شدید، خودتان نمی‌فهمیدید که خارج شدید؟

ممکن است دیگران بگویند که شما مستی‌بخش هستید. اگر آن‌ها صادقانه این را بگویند و از روی تملق نباشد، احتمال دارد که حرفشان درست باشد و شما تا حدودی به زندگی زنده شده‌اید یا شاید هم به‌طور کامل زنده شده‌اید، این چیزِ بعیدی نیست.



گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۹



# شرم و حیا

شَرَم و حیا به صورت‌های مختلف بروز می‌کند که یکی از آن، شرم و حیای مَن‌ذهنی است. زندگی هم شرم و حیا دارد. ما اگر به خداوند زنده شویم، باز هم شرم و حیا داریم، منتها این شرم و حیا واقعاً حقیقی و شرم و حیای زندگی است، انسان عارش می‌شود که یک کار بدی بکند.

گاهی اوقات این شرم و حیا در واقع به صورت حس حقارت و کوچکی در ما رخ می‌دهد مثلاً من لیاقت خداوند را ندارم؛ یعنی گاهی اوقات این قدر ما همانندگی داریم و به نظر خودمان گناه کردیم که می‌گوییم اصلاً ما لیاقت خدا را نداریم؛ این طوری نیست و هر کسی که به طور جدی بخواهد روی خودش کار کند، خداوند به او کمک خواهد کرد و در این لحظه هم کمک خواهد کرد.

تسلیم، پذیرش اتفاق این لحظه  
است قبل از قضاوت و رفتن به  
ذهن که مرکز ما را دوباره از جنس  
عدم می‌کند، گاهی اوقات اسمش را  
فضاگشایی در اطراف اتفاق این لحظه  
می‌گذاریم.

گنج‌حضور، پرویز  
شهبازی، برنامه ۸۸۹





به عنوان هشیاری می‌دانیم همیشه این لحظه است، هیچ موقع زمان گذشته و آینده نیست، همیشه این لحظه است، ولی من ذهنی در این لحظه در گذشته و آینده زندگی می‌کند،

در زمان مجازی خودش، پس گذشته و آینده که این قدر برای ما عینی می‌آید، مثل این که وجود دارد، مثلاً یک چیزی از گذشته یادمان می‌آید ما ناراحت می‌شویم یا در آینده اتفاق خواهد افتاد و ما نگران می‌شویم مثل این که الآن دارد اتفاق می‌افتد، این مجازی و

کنه مضمون، پرویز

دردزاست.

ما در همانیدگی‌ها و فکر آنها و مخصوصاً  
دردها گم شده‌ایم، می‌خواهیم از این  
گمشدگی در جهان همانیدگی‌ها یا این  
جهان بیدار شویم، این بیداری و به‌صورت  
اول درآمدن یعنی این‌که مرکز ما دوباره  
عدم شود، لازم است، برای این‌که این‌جور  
زندگی که آدم با من‌ذهنی‌اش زندگی  
کند، دردزا است و روزبه‌روز مسائل و  
دردهایش زیاد می‌شود.

جسم شما یک اتاق است، یک هشیاری  
است، درست مثل این که اتاقها  
مختلف است، روزن دارد و آفتاب توی  
اتاقها افتاده، ظاهراً داخل این اتاقها  
روشن است و روشنائی اش با اتاق دیگر  
فرق دارد، ولی از یک آفتاب دارد  
روشن می شود، ما هم از یک آفتاب  
زندگی یا خداوند، زنده ایم.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۹



لزومی نداشت که ما این همه در منیت  
و تشکیل من‌ذهنی پیشرفت کنیم، به  
خودمان و به دیگران لطمه بزنیم، اصلاً  
لزومی در این کار نبوده و نیست، علت این  
کار عدم آشنایی ما با عشق در طفولیت  
است و بی‌عشقی پدر و مادرهاست، شرط  
مادر شدن یا پدر شدن مخصوصاً مادر  
شدن این است که انسان مرکزش را خالی  
کند و به عشق دست پیدا کند.

گنج‌حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۹

ما می‌توانیم این زنجیر را که من ذهنی ایجاد می‌کند  
و از نسلی به نسل دیگر سرایت می‌کند، پاره کنیم،  
هر کسی مسئول پاره کردن این زنجیر عبور من ذهنی  
از نسلی به نسل هست، شما بعنوان یک انسان جوان  
به هیچ وجه فکر نکنید تقصیر مادر یا پدرم است،  
ولو ده سالتان است بگویید من مسئول پاره کردن  
این زنجیر هستم، مادر و پدرم به من عشق دادن  
یا ندادن، حالا عشق می‌دادند چجوری بود؟ وقتی  
به عشق ارتعاش می‌کردند چون ما خودمان از ابتدا  
عاشق و از جنس خدا بودیم، فوراً جنسیت اصلی‌مان به  
یادمان می‌آمد و اصلاً فراموش نمی‌کردیم.

**گنج‌حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۹**

هیچ کس نباید به ابزارِ ملامت دست  
بزند. ابزارِ ملامت مهم‌ترین ابزارِ  
من ذهنی است که من چرا این طوری  
کردم؟ ملامت، حسِ تأسف،  
احساسِ گناه و نگران شدن، این‌ها به  
من ذهنی کمک می‌کند. لزومی ندارد  
ما ملامت کنیم، بلد نبودیم، باید یاد  
بگیریم، باید به همدیگر کمک کنیم.

گنج‌حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۹

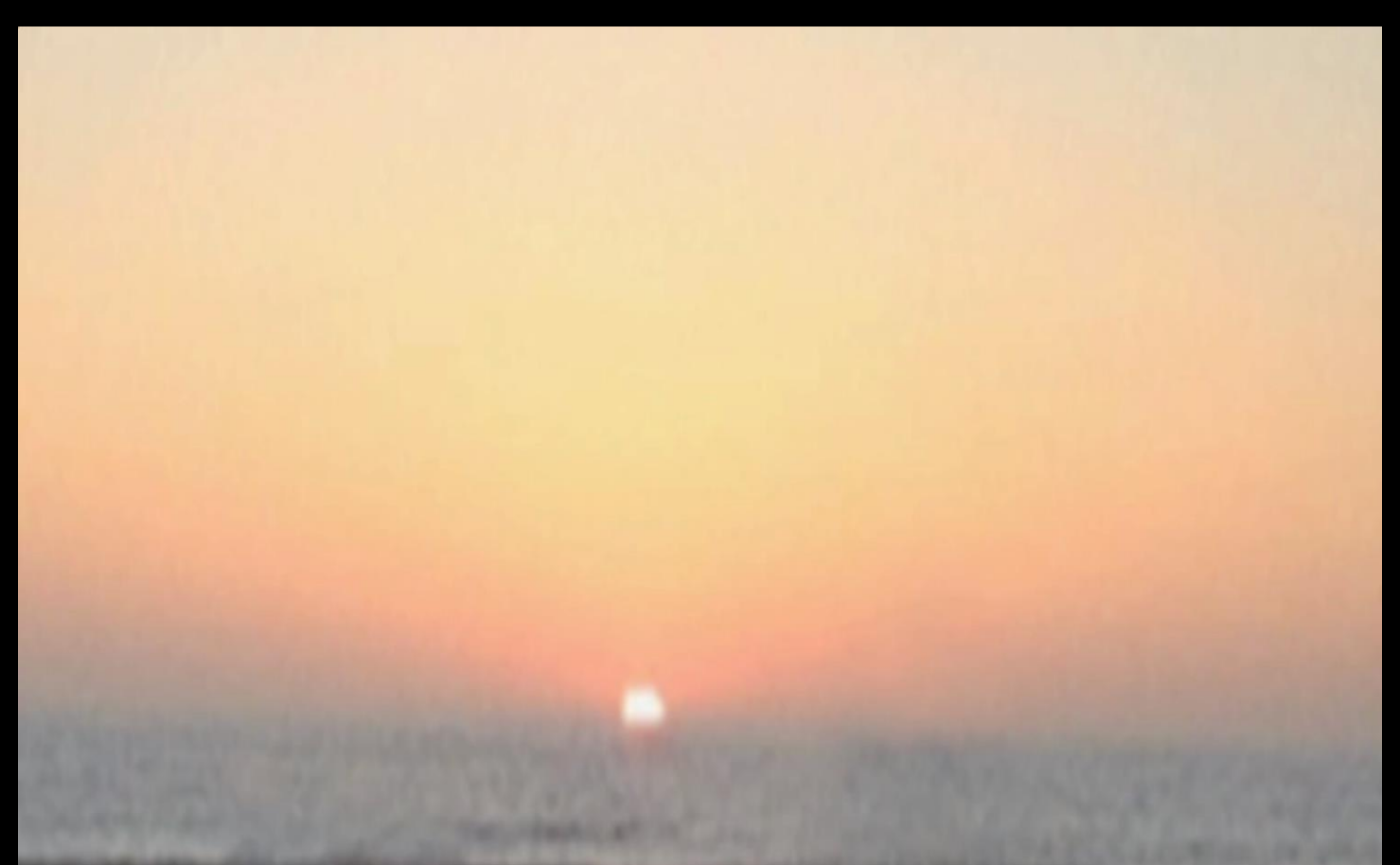


اگر شما فکر می‌کنید به  
حضور رسیدید واقعا  
نرسیدید، اگر به حضور  
می‌رسیدید یعنی از من ذهنی  
خارج می‌شدید خودتان  
نمی‌فهمیدید خارج شدید.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۹



**خداوندا! دردهای مرا به من بشناسان و به من  
قدرت بده اینها را بیندازم. تو اینها را بردار و  
تو مرا شفا بده. آمین.**



برنامه کنج حضور با اجرای پرویز شهبازی  
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)